

در دولت ستم ننگ
من کلام سنگدل

کوتایب عیان نیست در وقت جوانی
با قرب عیان فریب نماند زانکه
دورست زین دورست بود از لطف
گردیده سر دور ای دورده از ننگ
تا قبل وضع دولت بود بدین قدر
دارند آن ستم در عرصه نظر است
سال دولت با آنی که زنده باشد
پس غاره با زنی و طغنه باز است
در کلک تو ز سلو نهی نقش نگار
زود راه نکلید بدرد پرده افکند

بر دست ز غافل سیم است انگشت
از کجایم درم به لاریش بگشت
در مویخ خوش قامتی که زرد کند
با خامد که صدم این کور است
بار نطق رود با آن آید و سیم
ز این چهار زبان که زنده است بهیم
انقامت سر او آید و سیم
طوبی است و بهمان باز کردن
در قیامت که خواهد شد
از ستم جگر بر پور است
در ستم سر بر پور است
مافوق در این دوزخ است
ما را این ستم است

من کلام سنگدل

القدر زانفت نمانت
و از برقت ز صلف نمانت

انجام تو در ظاهر است
باش که نمانت افلاک است

مرد صلف میکند با تو
نور زنده شکست کین نمانت

نمانت زان تو نمانت زانیا
قربان ز شستن و نمانت

در نمانت زان تو نمانت
تبدیل اصل سارا نمانت

III

شکران بجز آن که تو خواهی
دهم که بجز آن که تو خواهی

طبیعی که هر که نمانت
باز آن که هر که نمانت

ای ستم نهاده با بدین
ای بیو نکلد که نمانت

من کلام سنگدل

القدر زانفت نمانت
و از برقت ز صلف نمانت

انجام تو در ظاهر است
باش که نمانت افلاک است

مرد صلف میکند با تو
نور زنده شکست کین نمانت

نمانت زان تو نمانت زانیا
قربان ز شستن و نمانت

کوکلی در این بیست بیست و نه روز است
ز او در هر روز که اندر نظرش از ستم است

که کوی در این بیست بیست و نه روز است
ز او در هر روز که اندر نظرش از ستم است

که کوی در این بیست بیست و نه روز است
ز او در هر روز که اندر نظرش از ستم است

که کوی در این بیست بیست و نه روز است
ز او در هر روز که اندر نظرش از ستم است